

## ایران رو در روی جهانی شدن؛ مشکلات و چشم اندازها

Ali Mohammadi (ed.), *Iran Encountering Globalization; Problems and Prospects*, London: Routledge Curzon, 2003, 264 pages.

دکتر محمد شیرخانی  
دانشیار گروه روابط بین الملل دانشگاه تهران

این کتاب مجموعه مقالاتی است که به وسیله ۱۲ نفر از اندیشمندان و استادان دانشگاه‌های خارج و ایران و با تخصص‌های اقتصاد، علوم سیاسی، ارتباطات بین المللی و فرهنگی، امور ایران، بحران، برنامه‌ریزی و اداره امور شهری نوشته شده، علی محمدی به

عنوان ویراستار آن را به صورت کتاب درآورده و فرد هالیدی، متخصص مسایل خاورمیانه، دیباچه‌ای بر آن نگاشته است.

تخصص‌های متفاوت و گسترده نویسندگان، نقطه قوت کتاب محسوب می‌شود که امکان توجه به مسایل مبتلابه ایران در رودر رویی با جهانی شدن را از ابعاد متفاوت فراهم آورده است.

مطالب کتاب به چهار بخش کلی تقسیم می‌شود. بخش اول تحت عنوان «ایران و دنیای جهانی شده» از سه فصل تشکیل شده که اثر جهانی شدن بر توسعه سیاسی، وسایل ارتباط جمعی و موقعیت زنان ایران را مورد توجه قرار داده است. بخش دوم جهانی شدن را از منظر اقتصادی و مالی در سه فصل تحت بررسی قرار می‌دهد. اثر جهانی شدن

نظری بی‌بهره‌اند و اغلب با استفاده از مجموعه‌ای از شواهد و قرائن تاریخی و اتفاقات دوره پس از انقلاب، سعی در حمایت و جانداختن دیدگاه‌های منفی در رابطه با تغییرات در ایران داشته‌اند. در نتیجه، انتقادات منطقی با موضع‌گیری‌های از پیش ساخته شده مخدوش شده است. موضع‌گیری‌های کتاب و برداشتهایی که از اتفاقات در ایران ارایه شده است، دیدگاه اندیشمندان خارج‌نشین را تداعی می‌کند که گاه بریده از واقعیتها و تکرار دیدگاه‌های دهه‌های اول انقلاب، با به‌کارگیری آمار و شواهد به روز سعی در به‌کرسی‌نشاندن آنها داشته‌اند. اگرچه نقد سیاست‌های ایران بعد از انقلاب قابل توجه و ارزشمند است، ولی مطالعه تمام کتاب از بی‌طرفی علمی نویسندگان حکایت نمی‌کند. به‌رغم آنکه عنوان کتاب اثر عامل فرا مرزی (جهانی‌شدن) را بر تغییرات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایران مورد توجه قرار داده است، ولی در تحلیلها اغلب عوامل داخلی علت تعیین‌کننده عقب‌ماندگی و مشکلات کنونی شناخته شده‌اند و با چنین برداشتی، جهت‌رشد و توسعه، نسخه انطباق با ارزشهای

اقتصاد بر دموکراسی، اثر بازار مالیه جهانی بر ایران و اثر جهانی‌شدن بر اقتصاد ایران در فصلهای این بخش به ترتیب مورد توجه بوده است. بخش سوم کتاب به چالشهایی که جهانی‌شدن بر توسعه اعمال می‌کند، می‌پردازد و در این راستا در سه فصل آثار نوگرایی بر زندگی روستایی و شهری، تاثیر توسعه اقتصادی بر تغییر ساختاری منابع انسانی و بالاخره فمینیسم‌گرایی نیروی کار در ایران مرکز بحث قرار گرفته است. در آخرین بخش کتاب که عنوان «محدودیت‌های حکومت دینی» به آن داده شده است، مسائلی چون دیدگاه ایرانیان درباره بازگشت به وطن، حکومت دینی در تقابل با دموکراسی با توجه به امکان تحزب در ایران و بالاخره - در آخرین فصل کتاب - انتخابات مجلس ششم و امید برای دموکراسی در ایران بررسی شده است. همان طوری که مطالب فصلهای آخرین بخش کتاب نیز نشان می‌دهد، رودر رویی با جهانی‌شدن گاه به دستاویزی تبدیل شده است تا مسایل دیگری به طور مستقیم و یا در لابه‌لای تحلیلها مطرح گردد. بعضی از مقالات کتاب از چارچوب

جهانی پیچیده شده است. دیدگاه کلی کتاب، اگرچه به همه مقالات قابل تعمیم نیست، دست کم می‌توان گفت که با قوت و ضعف متفاوتی در اکثر آنها مطرح شده است.

مقاله همایون کاتوزیان که مطالب آن (همان طوری که در منابع مقاله نیز توضیح داده شده است) تجدید نظر شده سخنرانی وی در فوریه ۱۹۹۴ در برلین است، موضوعات آن مختصر شده‌ای از بخش چهارم کتاب اقتصاد سیاسی ایران معاصر (۱۹۸۱) می‌باشد. کاتوزیان تحلیلی قابل توجه از شکل توسعه سیاسی ایران ارائه داده است و در راستای اثبات نظریه «استبداد عامل عقب ماندگی»، استبداد ایرانی و قدرت مطلقه و بی‌قانونی حاکمان ایران را مانع اصلی توسعه ایران دانسته است. برخلاف انقلاب‌های فرانسه و انگلیس که برای تغییر چارچوب قوانین سنتی به وقوع پیوسته است، انقلاب مشروطه ایران برای ایجاد محدودیت‌های قانونی بر استبداد و قدرت مطلقه و خودسرانه شاه اتفاق افتاده است. به عقیده وی، بعد از تظاهرات اوایل دهه ۱۹۶۰ (۱۳۴۰) و به ویژه پس از چند برابر شدن قیمت نفت در ۷۴-۱۹۷۳ که

استقلال مالی دولت از مالیاتها را بیشتر کرد، دیکتاتوری به استبداد تغییر ماهیت داد و انقلاب ۱۹۷۹ در نتیجه مبارزه علیه استبداد و تصمیمات خودسرانه شاه اتفاق افتاد.

نتیجه استبداد و دیکتاتوری تقابل دولت و ملت بوده است. اعمال قدرت خودسرانه برای افراد جامعه تداعی کننده ظلم، ناامنی، ترس، ناباوری، ناکامی و رنجش بوده و از خودبیگانگی را به ارمغان آورده است. به نظر کاتوزیان، تاریخ ایران تجربه‌ای است از تکرار دوره‌های بدیمن (سیکل‌های نامیمون) که با شورش مردم علیه حاکم مستبد شروع می‌شود و پس از هر پیروزی به علت بی‌نظمی، ناامنی، بی‌قانونی و غیر قابل پیش‌بینی بودن آینده، مردم دوباره خواهان حاکمی مستبد جهت ایجاد نظم و اعمال قانون و ایجاد امنیت می‌شوند. اگرچه این سیکل با انقلاب مشروطه تا حدی شکسته شد و مردم به جای شورش علیه حاکم مستبد علیه استبداد شوریدند و خواهان نظام سیاسی قانونمند شدند، اما چون مدتهای طولانی دولتها هیچ‌گونه حقی برای ملت قایل نبودند، ملت نیز هیچ‌گونه مسئولیتی در برابر دولتها

احساس نکرده است. تغییر چنین فرهنگی با انقلاب ممکن نمی‌شود، به ویژه آنکه رانت نفت در دوران معاصر به جای رانت زمین در قبل از انقلاب مشروطه دست دولت را در اجرای سیاستهایش باز می‌گذارد.

نکته‌ای که در تحلیل کانونزبان با مشکل مواجه می‌شود، بازگشت دیکتاتوری‌ها به استبداد به ویژه در رژیم پهلوی است. به نظر می‌آید با انقلاب مشروطه جامعه ایران در چارچوب حقوقی سنتی؛ یعنی دورانه‌های قبل از انقلابهای کشورهای اروپایی، قرار می‌گیرد که با انقلابی دیگر امید برای آزادی از آن چارچوب حقوقی به منصفه ظهور می‌رسد و رأی ملت به جمهوری اسلامی به جای رژیم سلطنتی نیز از همین آرزو حمایت می‌کند. در حالی که اگر تحلیل کانونزبان پذیرفته شود، می‌بایست با انقلاب اسلامی مردم خواهان اجرای قانون اساسی مشروطه و یا حتی مشروطه مشروعه و اعمال محدودیت بر تصمیمات خودسرانه شاه می‌شدند که

هیچ‌یک از اینها اتفاق نیفتاده است.

فصل دوم کتاب که مقایسه‌ای است از فعالیتهای وسایل ارتباطات جمعی، به ویژه تلویزیون پیش و پس از انقلاب بسیار توصیفی است. اگرچه علی محمدی به درستی تشخیص داده است که اثرگذاری بر مخاطبان بسیار پیچیده است و نیاز به برنامه‌ریزی مناسب دارد، اما متاسفانه با به‌کارگیری واژه‌هایی با بار ارزشی و باوری<sup>(۱)</sup> و گاه عدم ذکر مأخذ برای ادعاهایش «نقدی» جهت‌دار را رایج داده است که از درخشندگی نکات مثبت بحثهایش می‌کاهد.

اگرچه دغدغه نویسنده در مقبولیت مباحث مطرح شده‌اش در بین ایرانیان خارج از وطن (آشنا به زبان انگلیسی) و خارجیان مخالف جمهوری اسلامی ایران قابل درک است،<sup>(۲)</sup> اما دست کم به این دلیل کار محمدی قابل ایراد است که سیمای جمهوری اسلامی ایران، مانند همه شبکه‌های تلویزیونی دیگر، به علت در معرض دید همگان قرار داشتن و

۱. به بعضی از واژه‌های به کار برده شده توجه فرمایید:

In the style of a Mughal invasion, mullavision, The lumpenization culture, The imaginary Velayat-e faghili regime...

۲. بند دوم آخر صفحه ۲۵، بندهای چهارم و پنجم صفحه ۲۶، بند یک صفحه ۲۷، دومین و آخرین پاراگراف صفحه ۲۸، پاراگراف پنجم صفحه ۲۸ و همچنین صفحه ۴۰ توجه فرمایید. اولین پاراگراف این فصول در رابطه با نقش بازار و توسعه ملی و اتحاد سیاسی قابل توجه است.

به خصوص با گرایشهای ویژه‌اش در دورانی طولانی، می‌تواند مورد نقدی بی‌طرفانه قرار گیرد. در این راستا انتقادهای علمی و گاه بی‌طرفانه‌تری در روزنامه‌های کثیرالانتشار و مجلات علمی داخل کشور به چاپ رسیده است، بنابر این نیازی به موضع‌گیریهای جهت‌دار نبوده است.

فصل سوم کتاب به زنان ایران و اثر جهانی شدن بر موقعیت آنها اختصاص یافته است. علی‌اکبر مهدوی به عوامل موثر در توانا سازی زنان و سعی آنان در مشارکت در تصمیم‌گیریها به رغم تلاش نظام جمهوری اسلامی در کنترل آنها اشاره می‌کند و معتقد است که انقلاب اسلامی فرایند مدرن‌سازی را معکوس نموده و فرایند اسلامی کردن جامعه ایران را به اجرا گذاشته است. نویسنده، جهانی شدن را که معتقد است هم‌زمان با وقوع انقلاب اسلامی در کشورهای صنعتی شروع شده است (ص ۴۷)، در تقابل با ارزشهای اسلامی می‌بیند و کشورهای در حال توسعه‌ای چون ایران را در حال جنگیدن با ارزشهای غربی که در مک دونالد، فیلمهای هالیوودی، موزیک پاپ غربی و تصاویر والت دیسنی تظاهر

می‌کنند در جهت حفظ هویت‌های فرهنگی و ملی خود ارزیابی می‌کند.

او در ضمن مرور تغییرات در ایران، موضعی قدرشناسانه از اصلاحات موسوم به «انقلاب سفید» ارایه داده و موفقیت آن را به دلیل حمایت آمریکا دانسته است و در عین حال برای امام خمینی (ره) برنامه‌ای مخفیانه تصور می‌کند که اهداف آن اسلامی کردن جامعه ایران، تاسیس حکومتی مذهبی و از بین بردن نفوذ سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خارجیان شمرده می‌شود که در جهت دستیابی به آنها می‌بایست در مقابله با ارزشهای جهانی شده که همان ارزشهای هژمونیک غرب است، عمل کند (ص ۵۱).

بخش دوم کتاب که مباحث اقتصادی و مالی را مورد توجه قرار داده است، به علت به کارگیری روشهای کمی در تحلیلها و استفاده از جدولهای آماری، کمتر از بخشهای دیگر متأثر از ارزشها و دیدگاههای نویسندگان بوده و نقطه قوت کتاب محسوب می‌شود. البته اطلاعات مورد استفاده به قبل از پایان قرن بیستم برمی‌گردد و رشد سالهای اخیر ایران در نظر گرفته نشده

است. همچنین مفروض گرفته شده است که نیروهای سنتی هیچ گونه اطلاعی درباره مدل‌های نو سرمایه‌داری جهانی ندارند و در چالش با اصلاح‌طلبان (نیروهای مترقی) ثبات سیاسی را کاهش و در نتیجه ادغام در اقتصاد جهانی را ناممکن کرده‌اند (ص ۷۳). به علاوه اصلاح‌طلبان نیز در رابطه با چگونگی گذر از دوران انتقالی کنونی اختلاف نظر دارند (ص ۷۳).

فصل چهارم توضیح می‌دهد که چگونه جهانی شدن امکان‌ارایه کالاهای عمومی به وسیله دولت را کاهش داده و ممکن است به علت تعدیل ساختار و عملکرد دولت، احتمال پایگیری دموکراسی در ایران را افزایش دهد. قریشی به درستی

اشاره می‌کند که درآمدهای نفتی، هم امکان‌ارایه کالاهای عمومی را فراهم آورده و هم استقلال نسبی دولت از جامعه را باعث شده است و به دلیل همین شرایط اقتصادی متفاوت ایران و منطقه، موج دموکراسی شدن (دموکراتیزاسیون) که از جنوب اروپا شروع و آمریکای لاتین، شرق آسیا و اروپای شرقی را درنوردیده، خاورمیانه را نادیده گرفته

است (ص ۷۷). به عقیده او استثنا، مانند خاورمیانه به دلیل عدم انطباق اسلام با دموکراسی نیست، بلکه به دلیل نقشی است که دولت‌ها در سرکوب هر تلاشی در دستیابی به دموکراسی در منطقه داشته‌اند (ص ۷۸). وی رابطه بین انتقال دولت از خودکامگی به دموکراسی را با خود به خودی شدن فرایند توسعه اقتصادی، می‌پذیرد (ص ۷۹)، اما معتقد است که برای دولتمردان حکومت ایران توسعه اقتصادی و پیشرفت از اولویت برخوردار نیست، ولی چون بقای خود را در توسعه اقتصادی و ادغام جهانی می‌بینند، به آن توجه می‌کنند (ص ۸۰) اگرچه تخصص قریشی اقتصاد است، ولی نوشته‌های وی آشنایی‌اش با حوزه سیاست را می‌رساند.

به عقیده قریشی، نرخ باسوادی نسبتاً بالا به ویژه تعداد افراد با تحصیلات دانشگاهی، وجود زیرساخت‌های اقتصادی، منابع طبیعی قابل توجه به خصوص درآمد نفتی، موقعیت جغرافیایی، نیروی کار آموزش‌دیده و درصد بالای جمعیت شهرنشین شرایط لازم برای نزدیک شدن و ارتقا اقتصادی (High-Tech) را در ایران فراهم آورده است (ص ۸۲)، اما

موانع داخلی چون پارتی‌بازی، وابستگی بخش خصوصی به دولت برای دسترسی به سرمایه، و فقدان چارچوب حقوقی مشخص برای سرمایه‌گذاری، توازن بین دولت و جامعه را برهم زده، اجازه ایجاد نیروهای اجتماعی مستقل را نداد و در نتیجه دولت نیاز به پاسخگویی را احساس نکرده است. به عبارت دیگر، نویسنده عدم توسعه جامعه مدنی را علت عدم اجرای فرایند دموکراسی‌سازی در ایران دانسته است. توصیه نویسنده این فصل قابل توجه است. به عقیده وی، اگر نخبگان موافق و مخالف نظام تندروی را کنار بگذارند، احتمال گذار مسالمت‌آمیز به دموکراسی افزایش می‌یابد. توسعه معتدل اقتصادی، احتمال روی کار آمدن رهبران سیاسی میانه‌رو را افزایش می‌دهد که این امر، احتمال انتقال صلح‌آمیز یک رژیم اقتدارگرا به نظامی دموکراتیک را افزایش می‌دهد (ص ۸۳). به نظر می‌آید که نخبه‌گرایی در نظامهای انقلابی که با حرکت‌های مردمی به قدرت می‌رسند و سیاست‌های خود را بر حمایت مردمی بنا کرده و اجرا می‌کنند، مشکل پیدا می‌کند.

در فصل پنجم کتاب تحت عنوان «ایران و بازار مالیه جهانی» کامران دادخواه توضیح می‌دهد که روزانه حدود یک هزار میلیارد دلار در سطح جهان جابه‌جا می‌شود و در حالی که سرمایه خارجی می‌تواند نقشی تعیین‌کننده در توسعه ملی کشور ایفا نماید، به ویژه اگر به انتقال فناوری منجر شود، ایران تقریباً از آن بی‌بهره است (ص ۸۶). بی‌بهرگی ایران به علت شرایط بین‌المللی و سیاست‌های داخلی دولت است. او به درستی شرایط بین‌الملل و روابط جمهوری اسلامی ایران با کشورهای صنعتی را ارزیابی کرده و استقراض خارجی را به علت عاملی جهت ایجاد فشار علیه ایران در صورت بروز بحران بدهی‌ها نمی‌پسندد، در حالی که سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را به دلیل ایجاد تعهد برای خارجیان در رابطه با استفاده از فناوری نو، مدیریت کارآمد و دیگر ملزومات موفقیت طرح‌های صنعتی تولیدی توصیه می‌کند. با تشریح نقاط قوت و ضعف مؤسسه‌های مالی کشور، سیاست‌هایی که فراروی ایران جهت حداکثر استفاده از منابع بین‌المللی وجود دارد نیز توضیح داده

می‌شود. از گرانی ریال در مقایسه با پول خارجی و سعی دولت در حفظ قیمت آن به عنوان مشکلی تاریخی، که هم عامل بازدارنده سرمایه‌گذاران خارجی است و هم صادرات را کاهش می‌دهد، نام برده شده است (ص ۱۰۳). وی توصیه می‌کند که قیمت ریال می‌بایست در بازار و بدون حمایت درآمدهای نفتی و بر اساس ظرفیتهای تولیدی اقتصادی در نظر گرفته شود و خواهان توسعه بازار سازمان یافته ارز خارجی است که قیمت تبدیل ارزها به وسیله سازوکار بازار تعیین گردد. در همین راستا، ارزش‌گذاری واقعی طرحهای توسعه ملی می‌بایست بر اساس نرخ واقعی ارزهای خارجی به ویژه دلار صورت گیرد.

اگرچه پیشنهادهاى دادخواه‌ها نظریه‌های اقتصادی مبتنی بر بازار هم‌خوانی دارد، اما به نظر می‌آید متغیرهای دیگری که معمولاً تحت عنوان متغیرهای ومداخله‌کننده از آنها نام برده می‌شود، در نظر گرفته نشده است. فرهنگ کاری، نقش رابطه به جای ضابطه، توقع مردم از دولت در ارایه کالا و خدمات عمومی، تغییر مداوم مقررات و ضمانتهای حقوقی از جمله این

متغیرها محسوب می‌شوند که در عمل بسیار تعیین‌کننده‌اند.

دادخواه به درستی توضیح می‌دهد که ضعف بازار بورس در تخصیص سرمایه خارجی و داخلی و یا جهت دادن به پس‌اندازها باعث شده است که سهام معامله شده در بازار بورس ایران در اکثر سالهای بعد از ۱۹۶۸، چه در دوران قبل و چه بعد از انقلاب، کمتر از یک درصد تولید ناخالص داخلی (GDP) باشد و تا قبل از دهه اخیر سرمایه‌گذاری به درآمدهای نفتی بستگی داشته و بازار سهام تعیین‌کننده نبوده است. او پیش شرط موفقیت بازار بورس ایران را موفقیت دولت ایران در جامعه بین‌المللی (ص ۱۰۲) و در داخل نیز استقلال بانک مرکزی به ویژه در تثبیت ارزش ریال را تعیین‌کننده می‌داند. وی به درستی توصیه می‌کند که اگر ایران امیدوار است به عنوان کشوری صرفاً صادرکننده نفت شناخته نشود، باید بازار مالیه خود را توسعه داده و به بازار بین‌المللی سرمایه که شامل بورس، اوراق قرضه و اعتباری، کالا و خدمات و ارز خارجی می‌شود، مرتبط سازد؛ چراکه اقتصادهای ملی با روندی صعودی به هم ارتباط می‌یابند.



نکته متفاوت این فصل با روح حاکم بر کتاب آن است که نویسنده پذیرفته، در توسعه بازار بورس قدمهایی برداشته شده است، اگر چه هنوز با آنچه که باید باشد بسیار فاصله دارد. دوم آنکه، شواهد حاکی از آن است که دولتمردان ایران از لزوم توسعه فوق آگهاند (که این اظهار بر خلاف موضع گیرهای قبلی کتاب است که تصمیم گیرندگان ناآگاه فرض می شدند)، اما به هر جهت به علت فرهنگ ترس از بیگانه، دخالت و کنترل دولت بر بازار بورس را ترجیح می دهند.

در فصل ششم تحت عنوان «اقتصاد ایران و فرایند جهانی شدن»، حمید زنگنه پس از مرور موانع خارجی و داخلی رشد اقتصادی در دوران پس از انقلاب به ارزیابی عملکرد اقتصاد ایران و توسعه پرداخته است. زنگنه در این رابطه با مرور واقعیت‌های اقتصاد ملی چون رشد جمعیت، تولید ناخالص داخلی، سهم نفت از تولید ناخالص ملی، تورم، سیاست‌های پولی و بانکی و همچنین توجه به شرایط بین‌المللی و عملکرد مؤسسه‌های فراملی چون سازمان تجارت جهانی، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، منافع ممکن برای ایران

در صورت ادغام در اقتصاد جهانی و عضویت در سازمان تجارت جهانی را مورد توجه قرار داده است و نتیجه می‌گیرد که مجموعه‌ای از عوامل خارجی و موانع داخلی به ویژه مدیریت ضعیف اقتصادی مانع توسعه ایران شده است. او به ویژه به مسایلی چون تغییرات سریع و مداوم قوانین و سیاست‌های دولت، پارتی‌بازی در دستیابی به منافع اقتصادی و موقعیت اجتماعی و سیاسی، تداوم اختلاف نظر بین دولت، مجلس شورای اسلامی، شورای نگهبان و شورای تشخیص مصلحت نظام که باعث عدم شفافیت فرایند قانون گذاری در ایران از دید خارجیان شده و بر سرمایه گذاری خارجی اثر منفی می‌گذارد، اشاره کرده است.

زنگنه معتقد است که اگر چه عوامل خارجی چون جنگ عراق و ایران و کاهش قیمت نفت در کنترل دولت نبوده است، ولی بسیاری از مشکلات داخلی و خارجی به علت گرایش‌های ایدئولوژیک نظام اسلامی که بر فرایند سیاست سازی و سیاست گذاری ایران سایه افکنده، به وجود آمده است (ص ۱۲۷). در این فصل، زنگنه دیدی کلان‌نگر داشته و تقریباً به تمام متغیرهای دخیل در

توسعه و متأثر از جهانی شدن توجه کرده است. او به اعمال محدودیتهای ایالات متحده در رابطه با روابط تجاری و مالی دیگر کشورها با ایران اشاره می‌کند که مانع دسترسی ایران به فناوری روز و همچنین دستیابی به امکانات مالی و یابازار تجاری بین‌المللی شده است. رده‌بندی ایران به عنوان کشوری با اعتبار پایین و ریسک سرمایه‌گذاری بالا، این کشور را مجبور می‌کند که برای به دست آوردن سرمایه، نرخ بهره بالاتری پرداخت کند و با جلوگیری از عضویت ایران در سازمان تجارت جهانی ایران را از دفاع از منافع ملی خود در نهادی بین‌المللی محروم سازد.

تجارت بین‌المللی از جمله کشورهای کمتر توسعه یافته را نیز تأمین کند. این در حالی است که بسیاری از اندیشمندان کشورهای در حال توسعه جنوب و یا متفکران موسوم به چپ، ذهنیتی متفاوت دارند و جهانی شدن را پروژه‌های برنامه‌ریزی شده منطبق بر منافع کشورهای صنعتی شمال ارزیابی کرده که هدف آن تغییر ساختار، سلیقه‌ها و فرهنگ کشورهای در حال توسعه جهت تسهیل نفوذ در بازار آنها برای تأمین هرچه بیشتر منافع کشورهای صنعتی است. این پروژه که گاه آن را جهانی‌سازی می‌نامند، لزوماً منافع جنوب را به همراه ندارد.

همان طوری که مرسوم است، در نقد کتابهای شامل مجموعه مقالات، معمولاً چند فصل کتاب که با تخصص نقدکننده ارتباط دارد، مورد توجه بیشتر قرار می‌گیرد؛ البته به نحوی که روح حاکم بر کلیت کتاب لحاظ گردد. در این رابطه قابل ذکر است که نویسندگان این کتاب به جهانی شدن از منظر کشورهای صنعتی نگرینگریسته‌اند و آن را فرایندی خودبه‌خودی دانسته‌اند که می‌تواند منافع همه مشارکت‌کنندگان در

نکته دیگر قابل ذکر آن است که در تمام فصلهای کتاب، البته با ضریبی متفاوت، نگاه منفی نویسندگان به تغییرات انجام شده در ایران بعد از انقلاب کاملاً محسوس است. گرچه ممکن است به علت مقایسه‌ای ناخودآگاه بین ایران و کشورهای صنعتی محل سکونت نویسندگان، عشق به وطن و امید به دستیابی توسعه‌ای سریع به این صورت تجلی یابد و یا به علت دوری از واقعیتهای موجود در ایران و نادیده گرفتن محدودیتهای ناشی

از به هم‌ریختگی دوران انقلاب، جنگ هشت ساله، چند دستگی‌های داخلی و مشکلات ناشی از تحریم‌های بین‌المللی، توقع بالایی از کارایی سیستم اقتصادی ایران داشته باشند، اما این نگاه منفی در ارزیابی بی‌طرفی علمی نویسندگان غیرقابل اغماض است.

نویسندگان با بررسی روند بازسازی مناطق جنگ‌زده، سعی کرده‌اند نشان دهد که به علت نیاز به تسریع در امر بازسازی، ساختار موجود در ساختمان سازی شهرها و روستاها رعایت نشده است. مقاله وی نتیجه پروژه تحقیقاتی دوساله‌ای است که به وسیله مرکز تحقیقات مسکن و ساختمان ایران تأمین مالی شده است. او مدعی وجود یک نوع دوگانگی بین روند سنتی زندگی مورد تمایل انقلابیها و فرایند واقعی نوگرایی شده است. نویسندگان فرض کرده‌اند، انقلاب اسلامی علیه روند نوگرایی دوران محمد رضا شاه که باعث تغییرات اجتماعی ایران شده بود، به وقوع پیوسته است. به زعم وی دلیل عکس‌العمل انقلابی مردم آن بوده است که تغییرات و نوگرایی در دوران پیش از انقلاب بدون مشارکت جامعه و از بالا اعمال شده است

و برای مردم راهی جز هماهنگ ساختن خود با تغییرات وجود نداشته است (ص ۱۴۸)، اما نتیجه‌گیری نویسندگان منفی موضع‌گیری قبلی اوست و اظهار داشته است که انرژی حاصل از انقلاب در جهت مدرنیزه کردن بیشتر کانالیزه شده است، غافل از آنکه انقلاب از پایین بر بالا تحمیل شده است. به نظر می‌آید تحلیل این فصل اهمیاتی است در به کرسی نشاندن این نکته که هرگونه نوگرایی می‌بایست ملاتش غربی باشد. به هر جهت، این فصل چیزی از اهمیت کتاب نمی‌کاست. نکته دیگر آنکه در اکثر مقالات، به عناوین مختلف، موضع‌گیری ایدئولوژیک نظام مشکل‌آفرین دانسته شده و به علت ایجاد مانع در فرایند توسعه، به ویژه در ایجاد روابط مبتنی بر حسن هم‌جواری و تشنج‌زدایی، نهی شده است، اما نسخه پیچیده شده به عنوان راه حل مشکل فوق قابل تأمل است؛ چرا که شاید مشکل اساسی توسعه ایران عدم انطباق اصول بازار آزاد با قانون اساسی اسلامی باشد که با مشارکت ایران در اقتصاد جهانی مخالفت می‌کند!

نکته آخر این‌که، در نقد این گونه کتابها - که به ویژه مجموعه مقالاتی است با

روح حاکم مشترک که مواضع نویسندگان آن تأییدکننده همدیگر است. انسان دودل می ماند؛ چرا که در صورت هم‌سویی با مواضع نویسندگان همان اشکالات مطرح شده بر نقدکننده نیز وارد خواهد بود. در مقابل، در صورت عدم هم‌سویی با موضع‌گیریهایی که از غنایی علمی برخوردارند، ممکن است شائبه حمایت از سیاست‌سازان و سیاست‌گذارانی را القا کند که عملکرد آنها فرصت‌چین نقد‌های کمتر مغرضانه یا کمتر بی‌طرفانه را فراهم آورده است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی